

" از میان گفته ها و نظرات "کیانوری" در چاپ جدید" گفتگو با تاریخ"

## مردم اجازه نمی دهند

# دوران رهبری مطلق العنان در ایران گذشته (۳)

جامعه امروز ما فوق العاده بیدار است و با سال های ۳۰ و ۳۲ اصلا قابل مقایسه نیست. همین دو پدیده بهمن ۵۷ و دوم خرداد نشان دهنده بیداری است. توده عظیم مردم، چه شهری و چه روستایی، بیداری سیاسی پیدا کرده است. این مردم دیگر اجازه نمی دهند که رهبری - حتی در یک حزب-، رهبری مطلق العنان باشد. افراد بیدار جامعه یکی، دو تا نیستند. روز به روز بر تعداد جوانان افزوده می شود. اینها دائما از همه جای دنیا طالب نو می شوند. در پنجاه سال گذشته چنین چیزی نبود. به این دلیل امروز با بنیاد دیگری سر و کار داریم که پیش از این در تاریخ ما وجود نداشت. بنیادی بسیار بیدار. بنیادی که به نبوغ خود آشناست و حاضر است برای آن مبارزه کند، چه در دوره ای که از سوی یک کشور متجاوز، مثل دوران جنگ عراق علیه ایران مورد تهدید قرار می گیرد که با آن فداکاری بی نظیر دفاع می کند و چه در مسائل سیاسی که پیش می آید. به این دلیل، مسئولیت رهبری جامعه ما فوق العاده سنگین است. **رهبری** جامعه باید این عامل نیرومند را در مسیر یک جریان درست بیندازد، در جریانی که در موقع لزوم بتواند ترمز هم بکند. این پدیده ای است هم مذهبی، هم سیاسی، و از هم جدا نیستند. این پدیده، کاملا طبیعی است. می توان جامعه را از وضع قبلی بتدریج به یک جامعه باز، مترقی، آگاه و قانونمند رساند.

س: آیا توسعه سیاسی و فرهنگی در همین فرآیند است؟

**کیانوری**: بله. توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در همین فرآیند انجام می گیرد و غیر از این محال است. در غیر این صورت، این وضعیت یا به برخوردهای اجتماعی خواهد کشید یا به خفقان دراز مدت. در دوران مصدق هم همین وضع وجود داشت. بیماری- خود محوری- در دکتر مصدق بود. او با تمام خوبی هایی که داشت، حتی به حرف نزدیک ترین دوستانش هم گوش نمی کرد. به حرف دکتر فاطمی هم که از همه به او نزدیک تر بود گوش نمی کرد. این بیماری مهلکی است. ما نباید دوباره آن را تکرار کنیم. باید از این تاریخ درس بگیریم. این بخشی از عبرت است. دیدید این روش مصدق چه صدماتی زد. اگر این شیوه نبود، آیا ممکن بود امریکایی ها بتوانند کودتا کنند.

س: دستاورد «جبهه ملی» چه بود؟

**کیانوری**: مهم ترین دستاورد جبهه ملی، حضور افرادی مثل مهندس حسینی، دکتر شایگان، مهندس زیرک زاده، اللهیار صالح و... که از شخصیت های شناخته شده در محیط روشنفکری ایران بودند و هیچ نقطه منفی در زندگی آنها نبوده است، در جبهه ملی بود. آنها با اعتبار و با آبرو بودند و نه دزد، حتی جزو مقام های حاکمه دوران رضاخان هم نبودند. لذا با شخصیت خودشان به دولت دکتر مصدق اعتبار داده بودند.

## مقایسه نفوذ جبهه ملی و حزب توده در میان مردم

کیانوری: حتی دکتر فاطمی هم در مصاحبه ای که پس از سی تیر با او انجام دادند، گفت: «شما بدانید همه نیرو های مردمی که از جبهه ملی و دولت حمایت می کنند، در مقابل نیروی حزب توده ایران، بسیار ناچیز است.» شما نگاه کنید، حتی نهضت مقاومت ملی - پس از کودتای ۲۸ مرداد- نتوانست برای خودش یک چاپخانه دست و پا کند. روزنامه آنها به صورت پلی کپی منتشر می شد. توان آنها فوق العاده ضعیف بود. دولت دکتر مصدق در روزهای آخر به علت عدم رضایت مردم از وضعیت زندگیشان و به علت عدم رضایت بازاری ها از وضع اقتصاد، پایه مردمی اش را از دست داده بود. من بعد از انقلاب به دیدن اللهیار صالح رفتم. آدم شریف، فوق العاده وطن پرست و طرفدار جدی انقلاب بود؛ منتهی مجموعه اینها سیاستمدار نبودند. آنها در جاهایی قرار گرفتند که در آنجا سیاست بازی می شد ولی خودشان سیاستمدار نبودند. مثلاً در همین حزب ما، ما تجربه کار سیاسی نداشتیم و مثلاً اشتباهات بزرگی در باره شناخت مصدق داشتیم. برای چه؟ برای اینکه یک جوانی که از زندان آمده و **کار سیاسی** نکرده؛ نمی داند چه حقه بازی ها و چه بند و بست هایی در سیاست هست. ما قبل جبهه ملی در باره آنها و حتی همین مسائل آذربایجان، به همین دلیل اشتباهات زیادی کردیم. فقط به دلیل عدم آگاهی از سیاست دنیا. این است که می گویم بسیاری از افراد میهن پرست و علاقمند به ملت که مسائل عمیق سیاسی را درک نمی کردند.

## کنفدراسیون دانشجویی در خارج کشور

از سازمان های دانشجویی در آمریکا زیاد اطلاع ندارم. البته در سازمان های دانشجویی آمریکا هم عده ای توده ای و طرفدار حزب توده ایران بودند. عده ای هم از دانشجویان طرفدار جبهه ملی و مصدق مثل دکتر ابراهیم یزدی و... بودند. سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و سایر کشورهای اروپایی عمدتاً در قبضه خود حزب توده ایران بود. این تشکل های دانشجویی تا زمانی که بوسیله امثال خان بابا تهرانی با حزب ارتباط داشتند، به فعالیت خود ادامه می دادند. اما از وقتی که از حزب توده ایران منشعب شدند، تمایلات چریکی پیدا کردند و خود را برای یک مبارزه چریکی در ایران به شیوه مبارزات چریکی در امریکای لاتین و جنگ توده ای در چین آماده کردند. این جریان، با اختلافات چین و شوروی همزمان بود. چین در آن دوره فعالیت های زیادی برای جلب گروه های معینی از جناح های ناراضی احزاب کمونیست در اروپا انجام می داد و بدنبال این اقدام، احزاب کمونیست طرفدار چین شکل گرفت؛ از جمله حزب کمونیست آلبانی که جزو نخستین گروندگان به چین بود. البته بعداً به مخالفت با چین نیز بر می خیزد.

گروهی از دانشجویان برای فراگیری فنون جنگ های پارتیزانی به کشورهای مختلف از جمله چین، اعزام می شدند. خان بابا تهرانی هم به چین رفت ولی به جای فراگیری دوره های نظامی، در رادیو فارسی در پکن مشغول کار شد. عده ای هم به کوبا رفتند. ظاهراً گروهی هم به فلسطین اعزام شدند. پس از طی این دوره ها، کم کم فکر تشکیل کنفدراسیون شکل گرفت. در ابتدا تشکیل کنفدراسیون جناح طرفدار حزب توده ایران نقش اصلی را بازی می کرد ولی در نتیجه همین گرایش ها که به داخل کنفدراسیون هم کشیده شده بود اختلافات تشدید شد، جناح حزب توده ایران از آن اخراج شد. حزب با نیروهای اندکی که برایش مانده بود، سازمان دانشجویان دمکرات را پی ریزی کرد. همانطور که ما نسبت به آن اطمینان داشتیم پس از چند سال در میان کنفدراسیون هم اختلاف افتاد. تمایلات چینی در بین شبکه حزب در کشورهای اروپای شرقی مثل چکسلواکی و حتی خود شوروی هم پیدا شده بود.

ساواک پس از مدتی، موفق شد در مرکزیت کنفدراسیون نفوذ کند. خان بابا تهرانی در خاطراتش می نویسد که در روزنامه «باختر امروز» که ما (کنفدراسیون) چاپ می کردیم و خسرو قشقائی هم آنجا بود، مقاله ای که هنوز چاپ نشده بود، خبرش را از روی میز ساواک می آوردند. بالاخره متوجه می شوند، مدیر روزنامه که قبلا هم خودش مجله ای منتشر می کرده، با نام دکتر محمد عاصمی نفوذی ساواک است. من همان موقع ها یکبار به خان بابا تهرانی در باره عاصمی گفته بودم که به او مشکوک هستم. خان بابا تهرانی در کتاب خاطراتش می نویسد که کیانوری گفت؛ "دختری که یک شب به خانه نیاید، دیگر نباید رویش حساب کرد. عاصمی چند شب به خانه نیامده". از همان موقع ما متوجه شدیم که در نشریه «کاوه» مقالات مرتبط با ساواک نوشته می شود. او با ساواک ارتباط برقرار کرده بود. هنوز هم هست و مجله اش بنام "کاوه" را منتشر می کند. یکی دیگر از فعالین کنفدراسیون که با ساواک مرتبط بود "فولادی" بود. او هم جزو کمیته مرکزی کنفدراسیون بود. تهرانی همه این مطالب را در خاطراتش نقل کرده است که ساواک چگونه با این افراد ارتباط برقرار می کند و بوسیله آنها در میان کنفدراسیون اختلاف می اندازد و شکاف ایجاد می کند و اختلافات را زیاد می کند. البته اختلافات، زمینه های دیگر هم داشت؛ مثلا خودپسندی افراد مختلف که هر کدام می خواستند خودشان رئیس بشوند. همین اتفاقا موجب تضعیف هر چه بیشتر کنفدراسیون شد.

راه توده ۱۵۲ ۲۰۰۷، ۱۰، ۰۸